

تأثیرپذیری ابن خلدون از ابن‌اثیر

علی سالاری شادی*

چکیده

هر چند تفکرات و نظریات ابن‌خلدون از اصالت و تازگی خاصی برخوردار و حاوی مطالب ابتکاری فراوانی است، اما بدون تردید در پاره‌ای موارد تحت تأثیر پیشینیان قرار دارد و بین آراء او و دانشمندان متقدم مسلمان اشتراکاتی وجود دارد. یکی از متقدمین تأثیرگذار بر ابن‌خلدون، ابن‌اثیر صاحب کتاب *الکامل* است که در اثرش بارقه‌هایی از تفکر تاریخی را بدست می‌دهد. ابن‌خلدون هم در تاریخ *العبر* و هم در مقدمه از ابن‌اثیر تأثیر پذیرفته، اما در مقدمه از وی یاد نکرده است. این مقاله بر آن است تا ضمن نشان دادن تأثیرپذیری ابن‌خلدون از وی، چرایی این سکوت ابن‌خلدون را به بحث گذارد؟
واژه‌های کلیدی: ابن‌خلدون، ابن‌اثیر، تاریخ *الکامل*، مقدمه، تاریخ *العبر*.

مقدمه

در تاریخ تفکر بشر تأثیرپذیری متأخرین از متقدمین یک اصل کهن و عام محسوب می‌شود. شاید هیچ متفکر و محقق نیست که هر آنچه می‌اندیشد فی‌البداهه ناشی از نبوغ و ابتکار خود باشد، اغلب رجوع به افکار و آثار پیشینیان یک ضرورت بوده است. تأثیرپذیری، الگوگیری و یا نقد و ردیه نویسی متأخرین بر متقدمان در فرهنگ و تمدن اسلامی بخاطر عوامل وحدت بخش از یک سو و تنوع و تکثر اعتقادات، افکار، فرق، مکاتب و... از سوی دیگر بس چشمگیر است. با این وضعیت هر کدام از دانش‌های تمدن اسلامی سیر خاص خود را دارد که بدون بررسی این سیر تاریخی، شناخت آن امکان ندارد. علاوه بر آن، شناخت شخصیت‌های تأثیرگذار نیز در روند هر دانش اهمیت شایانی

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه. (alissalarishadi@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۹۱/۰۸/۱۵ - تاریخ تایید: ۹۱/۱۲/۰۸

دارد. بحث از فقه، کلام، تاریخ‌نگاری، حدیث و... بدون پرداختن به روند تاریخی آنها و شخصیت‌های تأثیرگذار و اندیشمند ناقص خواهد بود. مقاله سوم از *الفهرست* ابن ندیم تا قرن چهارم دورنمایی از این روند و تنوع را بدست داده است.^۱ علاوه بر این تنوع، تأثیر شخصیت‌هایی چون طبری را نباید نادیده انگاشت. نوشته تاریخی طبری به اشکال مختلف با ذیل نویسی، تکمله نویسی، ترجمه و الگوسازی تداوم یافت که نمونه بارز آن *الکامل* ابن اثیر است. اثر ابن اثیر از منابع اصیل و در مواردی منحصر بفرد و از حلقه‌های مهم تاریخ‌نگاری اسلامی و حتی جهانی است. ابن خلدون در *تاریخ العبر* به همان روند پیشین متأثر و وام‌دار مورخان قبلی از جمله ابن اثیر است، در حالی که در مقدمه هیچ یادی از او نکرده است. مقدمه، در تاریخ تفکر بشری و در دنیای سنتی آن روزگار، مملو از ایده‌های عالی و واقع‌گرایانه و عینی می‌باشد، اما به راستی تمام آن ایده‌ها ناشی از بارقه ذهنی و تفکر خلاقانه‌ی مولف آن بوده است؟ شواهد و قراین حاکی از آن است که پیوندی میان آراء و افکار خالق مقدمه و پیشینیانش از جمله ابن اثیر وجود دارد، که به‌رغم بهره‌مندی از نظرات و دیدگاه‌هایش در مقدمه یادی از وی نمی‌شود. این مقاله درصدد است تا ضمن نشان دادن تأثیر ابن اثیر بر ابن خلدون، چرایی این عدم بازگویی را نیز به بحث گذارد.

در خصوص ابن خلدون تحقیقات و مطالعات فراوانی صورت پذیرفته، اما این تحقیقات بیشتر بر مقدمه متمرکز گردیده است. محققان، هر کدام گوشه‌ای از افکار و ایده‌های او را در مقدمه به بحث گذاشته، به ندرت به سرچشمه‌ها، یا الگوها و نقدهایی که می‌تواند منشأ افکار ابن خلدون را نشان دهد، توجه کرده‌اند. البته ابن خلدون در مقدمه تنها وام‌دار یک فرد و یا افرادی خاص نیست، بلکه توانایی ذهنی، تفکر مسأله محور، اطلاعات عمیق از تاریخ و تمدن اسلامی و آراء اندیشمندان مسلمان و غیر مسلمان و تجربه زندگانی سیاسی و اجتماعی مولف در تبلور اندیشه‌های مبتکرانه‌اش را نباید نادیده انگاشت. در نتیجه شناخت و رصد سرچشمه و منابع تفکر ابن خلدون کاری صعب و دشوار و به پیچیدگی فضای مقدمه اوست. به‌رغم آن‌که اثر ابن خلدون از اصالت و تازگی و عمق خاصی برخوردار است، اما همان‌گونه که لاگوست، اشاره نموده است نمی‌توان افکار و اندیشه ابن خلدون را بی‌ارتباط با آن عقبه بزرگ اسلامی دانست.^۲ با این وصف این پژوهش بر آن است تا

۱. ابن ندیم، (۱۳۵۰)، *الفهرست للندیم*، صحیح رضا تجدد بن علی المازندرانی، طهران: المطبعة مروی، صص ۱۲۸، ۱۰۱.

۲. ایو لاگوست، (۱۳۵۴)، *جهان‌بینی ابن خلدون*، ترجمه مهدی مظفری، تهران: دانشگاه تهران، ص ۱۷۱.

بخشی از الگوها و سرچشمه‌های افکار ابن خلدون را نشان دهد. موضوعی که کمتر به آن پرداخته شده و مورد توجه بوده است. در مقاله‌ای دیگر از مولف این پژوهش، تأثیرپذیری ابن خلدون از مسعودی بررسی شده است،^۱ و در این مجال یکی دیگر از الگوهای فکری ابن خلدون یعنی ابن اثیر تبیین خواهد شد. در نوشته‌های تحقیقی روزنتال^۲ و کلود کاهن^۳ مطالب کلی درباره ابن اثیر بیان شده است. ناصری طاهری نیز در مقاله‌ای کوتاه با عنوان «مقدمه‌ای بر تاریخ‌نگاری ابن اثیر»^۴ نکاتی را یادآور شده است. همچنین علی غفارزاده کلیاتی از «روش تاریخ‌نگاری طبری و ابن اثیر»^۵ را بیان داشته است. در مجموع، پژوهش پیش‌رو، پیشینه‌ای مشابه، جز همان مقاله «تأثیرپذیری و نقد ابن خلدون از مسعودی» ندارد.

ابن اثیر و کتاب الکامل

ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد (۵۵۵-۶۳۰) مورخ و صاحب کتاب الکامل، محدث، نسابه، مورخ، رجال شناس و دارای تألیفات متعدد در زمینه‌های مذکور بود. وی در موصل، بغداد و شام تحصیل کرد، و از محضر اساتیدی چون یعیش بن صدقه در بغداد و ابن رواحه در شام بهره برد.^۶ خانه‌اش در موصل محل اجتماع علما و فضلا بود.^۷ بنا بر گزارش ابن خلکان شهرت وی در آن ایام بحدی بود که یاقوت حموی طی وصیتی او را

۱. علی سالاری شادی و صفی الله صفایی، «تأثیرپذیری و نقد ابن خلدون از مسعودی»، فصلنامه علمی - پژوهشی (پژوهش‌نامه علوم انسانی) دانشگاه شهید بهشتی، ش ۳، (پیاپی ۶۱/۵)، (۱۳۸۹)، صص ۱۰۰-۷۳.
۲. فرانتس روزنتال، (۱۳۶۸)، تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، ج ۱، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: آستان قدس رضوی، ص ۱۶۸.
۳. کلود کاهن، (۱۳۷۰)، درآمدی بر تاریخ‌نگاری اسلام در قرون وسطی، ترجمه اسدالله علوی، مشهد: آستان قدس رضوی، ص ۲۳۰.
۴. عبدالله ناصری طاهری، (۱۳۷۲)، «مقدمه‌ای بر تاریخ ابن اثیر»، آیین پژوهش، ش ۲۳، صص ۶-۲.
۵. علی غفارزاده، «روش تاریخ‌نگاری طبری و ابن اثیر»، پژوهش‌نامه تاریخ انقلاب اسلامی، س ۴، ش ۱۰، ۹ (۱۳۸۲)، صص ۱۲۹، ۱۱۳.
۶. ابن اثیر، (۱۳۵۵)، الکامل، ج ۲۳، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: علمی، ص ۲۴؛ همان، ج ۲۴، صص ۱۷۱، ۱۷۰؛ ذهبی، (۱۹۵۷)، تذکره الحفاظ، ج ۳، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ص ۱۳۹۹.
۷. ابن خلکان، (۱۳۸۱)، وفيات الاعیان (ترجمه فارسی، منظر الانسان)، ج ۲، مترجم احمد بن محمد السنجرى تصحیح و تعلیق فاطمه مدرسی، ارومیه: دانشگاه ارومیه، ص ۳۵۹ — ذهبی، (۱۹۵۷)، تذکره الحفاظ، ج ۳، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ص ۱۳۹۹.

متولی کتابخانه‌اش کرد.^۱ موقعیت خانوادگی، اجتماعی و سیاسی ابن اثیر موجب شد تا رابطه و مناسبات وسیعی با مردم عصر خود اعم از خاص و عام داشته باشد. وی بخش اخیر کتاب خود را بخصوص در ارتباط با جنگ‌های صلیبی و حمله مغول به رشته تحریر درآورد.^۲ ابن اثیر ضمن وفاداری به سنت و شیوه طبری در تاریخ نویسی به نقدهای خاصی در تاریخ دست زده است و در انتقاد بر طبری و دیگران غفلت نورزیده است، و ایرادها و نقدهای تاریخی او بر تاریخ طبری از اهمیت زیادی برخوردار است. درباره ابن اثیر نیز کم و بیش تحقیقاتی صورت گرفته است، اما به دلیل تفصیل کتاب *الکامل* و همچنین تنوع آثار او تحقیقات بیشتری را نیاز دارد. علاوه بر آن، چون او را پیرو طبری دانسته‌اند، لذا نگاه دست دومی به وی صورت گرفته است. در حالی که اهمیت ابن اثیر حتی با وجود تاریخ طبری قابل انکار نیست، و از خصوصیات خاصی چون تعادل و توازن در مطالب، توجه خاص به تاریخ معاصر، دقت و جستجو در منابع، تنوع اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و دینی، دوری از تعصب و واقع‌گرایی برخوردار است.

کتاب *الکامل* از همان ابتدا با اقبال فراوانی مواجه شد، ابن حجر عسقلانی آن را بهترین تاریخ در ضبط و روش می‌داند، به گونه‌ایی که شنونده احساس حضور در رویدادها می‌کند. همین مؤلف و ابوطالب علی بن انجب بغدادی خازن (متوفی ۶۷۴ق) بر آن ذیل‌هایی نگاشته‌اند.^۳ ابن عبری (متوفی ۶۸۵ق) بدون اشاره به *الکامل* و بخصوص در شرح تاریخ دولت نهم، از آن استفاده فراوان کرد.^۴ نسوی (متوفی ۶۴۷ق) از معاصران ابن اثیر، کتاب *الکامل* را از نظر شیوه، بی‌ظنیر و متضمن احادیث امم و بحقیقت شایسته نام «کامل» می‌خواند.^۵ وی احتمالاً اولین مورخی است که از ابن اثیر و اهمیت کار او یاد کرده است.

۱. *وفیات الاعیان*، ج ۳، ص ۴۲۸.

۲. ابن اثیر هم‌دوره با پنج خلیفه عباسی؛ از جمله ناصر و معاصر با سقوط سلاجقه و خوارزمشاهیان، فاطمیان، آل زنگی و افول ایوبیان بود. او در یکی از ادوار پرحادثه دنیای اسلام می‌زیست که دو حمله بزرگ و وحشتناک؛ صلیبی و مغولی را شاهد بود.

۳. *تاریخ تاریخ نگاری در اسلام*، ج ۲، ص ۳۳۲.

۴. ابن عبری، (۱۳۶۴)، *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه احمدعلی تاج‌پور و حشمت‌الله ریاضی، تهران: اطلاعات، صص ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۱ به بعد؛ *الکامل*، ج ۲۳، ص ۸۶؛ همان، ج ۲۴، ص ۸۴ به بعد.

۵. نسوی، (۱۳۶۵)، *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۴، ۳.

تأثیرپذیری ابن خلدون از ابن اثیر ۵۷

میرخواند و خواندمیر و سایر مورخان فارسی‌نویس نیز از این اثر استفاده شایانی برده‌اند.^۱ کما آن‌که مورخان عربی نویس چون ابن واصل، سبط بن جوزی، یافعی و... از آن بهره‌ها گرفته‌اند،^۲ و ابوالفدا کتاب خود را از روی آن استنتاج کرد.^۳ *الکامل* در قرن سیزدهم هجری از مهم‌ترین آثار تاریخی بود که در مکه تدریس می‌شد.^۴ روزنتال در میان آثار بجا مانده‌ی تاریخ عالم اسلام آن را بهترین اثر می‌داند که مطالبش در حد قابل ملاحظه‌ای سنجیده و متعادل است،^۵ و بارتولد، ابن اثیر را بخاطر انصاف و شم انتقادیش تحسین می‌کند.^۶

ابن خلدون

ابن خلدون (۸۰۸-۷۳۶ق) صاحب کتاب مشهور مقدمه شاید بی‌نیاز از تعریف و معرفی باشد. او زاییده تونس و از خانواده‌ای عالم بود که تحصیلات خود را در همان جا پی گرفت و در سنین جوانی وارد دستگاه حکومت شد. این، سر آغازی برای ورود به عرصه سیاست گشت که تا پایان عمر از آن دست نکشید.^۷ به نظر می‌رسد ظهور و سقوط سریع حاکمیت‌ها در دنیای آشفته مغرب اسلامی و اندلس، خود زمینه‌ساز افکار عالی مقدمه و یا حداقل یکی از عوامل آن بود. سرنوشت ابن خلدون با آن اوضاع گره خورد و همین باعث شد تا تمام قالب‌های زندگانی عصر را از زندگی علمی، اداری، شهری، درباری، قضایی، زندان، عزلت‌گزینی و زندگانی قبیله‌ای در جغرافیای وسیع از تونس تا صحاری جنوب و از آنجا تا غرناطه و در نهایت در مصر و شام تجربه نماید. این تجربیات شخصی که در

۱. خواندمیر، (۱۳۶۴)، *حبیب السیر*، ج ۱، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام، صص ۲۳۹، ۲۳۴؛ همان، ج ۲، صص ۱۶۶ به بعد و ۵۷۳.

۲. هامیلتون گیپ، (۱۳۶۱)، «تطور تاریخ‌نگاری در اسلام»، در: مجموعه مقالات تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره، ص ۳۳.

۳. ولادیمیر بارتولد، (۱۳۶۶)، *ترکستان‌نامه*، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگاه، ص ۳۵.

۴. تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، ج ۱، ص ۶۷.

۵. همان، ج ۱، ص ۱۶۸.

۶. *ترکستان‌نامه*، ج ۱، ص ۳۵.

۷. مهدی محسن، (۱۳۵۸)، *فلسفه تاریخ ابن خلدون*، ترجمه مجید مسعودی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۷ به بعد؛ یوسف رحیملو، (۱۳۸۳)، «ابن خلدون»، در: *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۳، تهران: مرکز انتشارات دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ص ۳۷۷.

فضای عمومی عصر حاصل آمد در کنار اطلاعات عمیق او از فرهنگ، اجتماع، تاریخ و تمدن اسلامی و شم انتقادی و روح کنجکاوی در تألیف مقدمه سخت مؤثر افتاد. کتاب مقدمه به زعم تعداد زیادی از محققان در بردارنده هسته و نطفه پاره‌ای از علوم و مشتمل بر نظریات بدیع و ارزنده در زمینه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، تاریخ، فلسفه تاریخ، اقتصادی و... می‌باشد.^۱ او به تصریح خود واضح علمی است به نام عمران که حق انحصاری آن از آن وی است و کس با وی شریک نیست.^۲

ابن خلدون در تاریخ، دو اثر نسبتاً متفاوت دارد. به عبارت صحیح‌تر کتاب مقدمه ابن خلدون به عنوان دیباچه کتاب العبر در حقیقت یک پیکره واحد هستند، اما همان‌گونه که خود ابن خلدون و دیگران تصریح کرده‌اند ذات و ماهیت و رویکرد مقدمه اساساً متفاوت با تاریخ العبر و آثار دیگر است. نتیجه آن که مقدمه؛ شاهکاری بی‌بدیل، اساسی و پر معنا و مفهوم است. برخلاف آن، هر چند تاریخ العبر در مواردی در تاریخ شمال آفریقا یگانه و منحصر بفرد است، اما در مجموع اثری معمولی و متوسط می‌باشد. از این منظر تاریخ العبر، در مجموع حداکثر مهم‌تر از تاریخ طبری، مسعودی، ابن اثیر و... نیست. بی‌شک پیوند عمیقی بین مقدمه ابن خلدون و آثار پیشینیان و مورخان مسلمان وجود دارد و لاگوست به درستی اشاره می‌کند که اگر پیشگامی آن مورخان نبود، کار ابن خلدون به ظهور نمی‌رسید.^۳ عده‌ای از محققان عصر ما در صدد اثبات این مدعا هستند که مقدمه، «بی مقدمه» آغاز شده و ربطی به آن سابقه بزرگ ندارد،^۴ اما واقعیت امر آن که ماهیت و ذات مقدمه بگونه‌ای است که تفکیک آن از تاریخ، فرهنگ و تمدن اسلامی ناممکن می‌نماید. بیان ابن خلدون در مواردی این تداوم فکری را نشان می‌دهد. او با یاد از مورخان مسلمان، بر اهمیت آنان صحه گذاشته و در مواردی کار خود را استمرار روند پیشین دانسته است و به صراحت در مواردی به پیوند نوشته خود با مسعودی و یا بکری تأکید می‌نماید.^۵

۱. رحیم‌لو، «ابن خلدون»، همان.

۲. ابن خلدون، (۱۳۶۹)، مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۷۱، ۶۹.

۳. جهان‌بینی ابن خلدون، ص ۱۷۱.

۴. آنتونی بلک، (۱۳۸۶)، تاریخ اندیشه سیاسی اسلام از عصر پیامبر تا امروز، ترجمه محمدحسین وقار، تهران: اطلاعات، ص ۲۷.

۵. مقدمه، ج ۱، صص ۶۱، ۵۹.

ابن خلدون و ابن اثیر

ابن خلدون در ابتدای کتاب مقدمه با یادی از مورخان مسلمان، آنها را به دو دسته تقسیم می‌کند. نخست؛ دسته‌ای که آنها را مورخان بزرگ اسلام خوانده و دوم؛ عده‌ای دیگر که آنها را مقلدان نامیده است. از طبری، ابن اسحاق، مسعودی و... به‌عنوان مورخان بزرگ اسلام نام برده، اما از مورخان مقلد نمونه‌ای بدست نداده تا روشن گردد که منظور و مراد ابن خلدون از این دسته چه کسانی‌اند. او از گروه اخیر بسیار انتقاد می‌کند و آنها را ناآگاه به تحقیق در تاریخ می‌داند.^۱ ابن خلدون در دیباچه مقدمه در حین یاد از این موضوع، به بیان دشواری دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری و موانع فکری، روحی و یا تحقیقی در آن می‌پردازد و در پی آن، به اغلاط و اشتباهات مورخان پیشین که اغلب از همان مورخان بزرگ هستند، می‌پردازد. در این میان از مورخانی چون ابن اسحاق، طبری و مسعودی نام می‌برد که دارای اغلاط فاحش هستند.^۲

ابن خلدون در مقدمه و در تقسیم‌بندی خود از مورخان و در سایر موارد مرتبط، هیچ‌گاه از ابن اثیر یاد نمی‌کند و با سکوت خاصی از وی گذشته است. چرایی و چگونگی این سکوت پرمعنا در چیست و به چه عواملی باز می‌گردد؟ آیا به واقع ابن اثیر شایسته‌ی آن نیست که ابن خلدون در مقدمه هیچ یادی از وی ننماید؟ پژوهش حاضر سعی کرده پاسخ مناسبی برای این پرسش ارائه دهد. شایان ذکر است که رویه و موضع‌گیری ابن خلدون در قبال ابن اثیر دوپهلوی است. ابن خلدون در مقدمه در قبال ابن اثیر موضع سکوت اختیار کرده و در رد، اثبات، توضیح و یا تفسیر موضوعی به او استناد نجسته است، اما برخلاف این رویه که در مقدمه ملاحظه می‌شود، در تاریخ العبر به شکل وسیعی از تاریخ الکامل ابن اثیر استفاده کرده و از آن اخذ، اقتباس و حتی رونویسی فراوان انجام داده است. این موضع دوگانه و دوپهلوی ابن خلدون با دو رویکرد مختلف در تاریخ العبر و مقدمه به شرح ذیل بررسی می‌گردد.

الف - ابن خلدون؛ با تأکید بر تاریخ العبر و الکامل ابن اثیر

ابن خلدون در کتاب العبر از تاریخ الکامل با ذکر نام و یا بدون یاد از آن استفاده فراوان برده است. این اخذ و اقتباس و رونویسی تا حدی است که مصححان این کتاب برای

۱. همان، صص ۷، ۳.

۲. همان.

تصحیح و تکمیل مطالب مغشوش و ناقص تاریخ العبر به الکامل رجوع کرده‌اند. این منبع برای ابن خلدون چندان ارزشمند بود که به محض اتمام کتاب الکامل، خاتمه آن را اعلام می‌کند.^۱ این تأثیرپذیری و اخذ و اقتباس به اشکال مختلف صورت گرفته است و بیش از هر چیز نشان از آن دارد که ابن خلدون با تاریخ الکامل آشنایی ویژه‌ای داشته و زوایای آن را خوب می‌شناخته است. از این رو، تأثیر ابن‌اثیر بر ابن خلدون در کتاب العبر مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت.

۱- نقل قول‌های مکرر و استنساخ فراوان ابن خلدون از ابن‌اثیر جای هیچ شبهه‌ای نمی‌گذارد که وی بارها با دقت آن کتاب را مطالعه کرده است، چرا که گذشته از نقل مطالب، نکات و اشارات و نقدهای خاص ابن‌اثیر را از او می‌آورد. گذشته از مواد تاریخی الکامل همان‌گونه که خواهد آمد، او تحت تأثیر بینش‌های تاریخی، تحلیل‌ها و نقدها و اشارات روشنگرانه ابن‌اثیر قرار دارد. کتاب الکامل نیز برای دوره طولانی تا سال ۶۲۸ ق. و برای جغرافیای وسیع جهان اسلام از کاشغر تا اندلس و از قفقاز تا یمن و فراسوی آنها، از جمله منابع و مراجع مورخان و محققان و از جمله ابن خلدون بود. ابن‌اثیر در دو بعد «مکان و جغرافیا» و بعد «زمان و تاریخ» از مصادر و مراجع پراهمیت و اصلی در آن ایام طولانی و در مواردی منحصر بفرد است. ابن خلدون نیز بسان سایر مورخان و حتی بسیار بیش از دیگران از ابن‌اثیر سود برد تا جایی که در موارد متعدد تنها مصدرش همین کتاب بود و گاهی ناچار شد در پایان نقل قول طولانی از ابن‌اثیر بنویسد: «...پایان کلام ابن‌اثیر...».^۲ ابن خلدون در تاریخ سلاجقه، خوارزمشاهیان، حمله مغول، تاریخ زنگیان و ایوبیان و جنگ‌های صلیبی، مکرر از ابن‌اثیر نقل و قول و حتی بدون یاد از وی استنساخ کرده است، به گونه‌ای که اگر مطالب تاریخ الکامل را از آن حذف نماییم، در پاره‌ای موارد مطلب در خوری باقی نخواهد ماند و کلیات تاریخ العبر سخت آسیب خواهد دید، بی‌سبب نیست که مصححان تاریخ ابن خلدون در تصحیح و تکمیل پاره‌ای موارد به تاریخ الکامل رجوع کرده‌اند و مکرر در پاورقی این نکته را گوشزد نموده‌اند،^۳ ابن خلدون، در موارد متعددی کلیات اخبار سلسله‌ها را از ابن‌اثیر تلخیص و روایت کرده است. از جمله

۱. ابن خلدون، (۱۳۶۳)، العبر، ج ۴، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۶۴۵.

۳. نک: همان، پاورقی‌های، ج ۴، صص ۴۹۵، ۱۰۵، ۲۷، ۲۵، ۳.

می‌نویسد: «اخبار آل مسافر را از کتاب ابن اثیر نقل کردیم».^۱ یا در مورد دیگر، هزیمت سنجر در برابر ختاییان را از کتاب ابن اثیر خلاصه کرده است.^۲ هم چنین در یاد از موضوع دیگر می‌نویسد: «ابن اثیر از بعضی مورخان ایرانی روایت می‌کند».^۳ اخذ و اقتباس‌های ابن خلدون از کتاب *الکامل* بحدی است که وی ناچار شد آنجا که مطالب *الکامل* خاتمه می‌یابد، چنین بنگارد: «که بدین جا کتاب او (ابن اثیر) به پایان آمده است و دیگر به آن نیفزوده است».^۴ ناگفته نماند که ابن خلدون به اندازه‌ای انصاف داشت که در حین اختلاف روایات تاریخی منابع مختلف، بدرستی قول ابن اثیر اعتراف کند.^۵

۲- ابن خلدون در موارد متعددی به ناچار راهی جز مراجعه به *الکامل* نداشت، از این رو، در استفاده از آن بحدی پیش رفت که خود نویسنده احساس می‌کند که کتابش بیش از حد تحت تأثیر آن قرار دارد. لذا در مواردی تلاش نمود تا حتی المقدور از اتکا بیشتر به آن خودداری کند و به منابع و مراجع دیگر رجوع کند و در مواردی که منبع قرینه‌ای یافت در استفاده از آن درنگ ننمود. وی بارها علاوه بر *الکامل* به آثاری دیگر نظیر *تاریخ عتبی*، *جمهره الانساب ابن حزم*، *سیرت جلال‌الدین*، *وفیات‌الاعیان* این خلکان و... رجوع کرد، اما هیچ کدام از آنها نتوانست وزنه‌ای در برابر *الکامل* در یک مقطع طولانی باشد. هرچند ابن خلدون صرفاً قصد رونویسی از نوشته ابن اثیر را نداشته است، اما با فقدان منابع مهم دیگر مواجه بود. گذشته از آن، ابن خلدون به *الکامل* اعتماد زیادی داشت و حتی در مواردی با وجود منابع معارض و یا قرینه و آثار اختصاصی، هم چنان از ابن اثیر نقل می‌کند. از جمله در تاریخ ایوبیان تنها چند مورد از کتاب *البرق* شامی عمادالدین اصفهانی که اختصاصی آن سلسله بود، سود برد،^۶ اما در همان حال تاریخ ابن دودمان و حتی احوال صلاح‌الدین را با اتکا بر *الکامل* نوشت.

۳- تاریخ ابن خلدون برخلاف ابن اثیر به شیوه سنواتی نیست و به شکل تاریخ موضوعی و یا سلسله‌ای - دودمانی و یا در مواردی بر حسب منطقه‌ای تألیف شده است. لذا در موارد

۱. همان، ج ۳، ص ۷۳۴.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۱۷.

۳. همان، ص ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۲۶.

۴. همان، ص ۲۴.

۵. همان، ص ۳۷۶.

۶. همان، صص ۶۴۶، ۶۴۴.

عیدیه‌ای مطالب و موضوعات تکرار شده و همین وابستگی او را به تاریخ ابن‌اثیر بیشتر کرده است. به عنوان نمونه به ناگزیر در بیان سلسله سلاجقه مجبور به یاد از حوادث آل بویه و یا خلفای عباسی شد، و یا درحین سخن از آل بویه از آل زیار و بر عکس از آن دیگری یاد کرد و چون در همه این موارد اغلب منبع ابن‌اثیر بود، لزوماً مراجعه ابن‌خلدون به وی مکرر و افزون گشت.

۴- ابن‌خلدون با فاصله گرفتن از قرون نخستین اسلامی و بخصوص با خاتمه تاریخ طبری، به تاریخ *الکامل* بیشتر متکی می‌شود، به گونه‌ای که در مواردی کار به رونویسی صرف می‌انجامد. از جمله ابن‌خلدون ناخود آگاه، حق انحصاری ابن‌اثیر را در مورد آل زنگی و آل ایوب و نبردهای فرنگی (صلیبی) قبول دارد به گونه‌ای که در مواردی به خاطرات ابن‌اثیر استناد می‌کند.^۱ از طرفی اتکاء وی به *الکامل* از غرب به شرق یعنی از شمال آفریقا به آسیای میانه و ماوراءالنهر افزایش می‌یابد، بگونه‌ای که در بحث از مناطق ماوراءالنهر و درباره سلسله‌های خانیان، غزها و ترکمانان سلجوقی، عصر سنجر، غوریان، خوارزمشاهیان و مغول تنها مرجع و منبع مهم و منحصر بفرد وی *الکامل* است. ابن‌خلدون خود به این تلخیص و رونویسی از *الکامل* اعتراف می‌کند. به عنوان نمونه در مورد هزیمت سنجر در برابر ختاییان می‌نویسد: «اخبار این واقعه را از کتاب ابن‌اثیر خلاصه می‌کنم»^۲ و یا حتی نکات خاص مورد اشاره ابن‌اثیر مبنی بر این‌که این مطلب را از کدام منبع یا کتاب اخذ کرده است، مورد توجه قرار می‌دهد و به بیان آن می‌پردازد^۳ و یا اختلاف روایات مورد اشاره ابن‌اثیر را نیز گوشزد می‌کند.^۴ اخبار قدرخان و حوادث عصر خانیان در روزگار سنجر از کتاب ابن‌اثیر رونویسی کرده است.^۵ کما اینکه، حتی در تاریخ عراق، که مهد تاریخ‌نگاران بود، اشاره به خاندان‌های حاکم بر بطایح صرفاً از ناحیه ابن‌اثیر بود چرا که به قول ابن‌خلدون کسی غیر از ابن‌اثیر از آنها یاد نکرده است.^۶ پس سیطره ابن‌اثیر بر تاریخ‌العبر حتی در تاریخ عراق نیز وجود دارد چرا که ابن‌اثیر در موارد متعددی مطلبی را

۱. همان، ص ۴۶۷، ۴۵.

۲. همان، ص ۱۱۷.

۳. همان، ص ۱۶۳، ۱۲۶.

۴. همان، ص ۱۶۵.

۵. همان، ج ۳، ص ۵۶۵، ۵۶۲.

۶. همان، ص ۷۴۷، ۷۴۵.

بیان داشته که ظاهراً هیچ کس جز ابن اثیر متذکر آن نیست، یا حداقل ابن خلدون جز ابن اثیر منبعی برای آن در دست نداشته است. هر چند ناگفته نماند که یکی از مهمترین منابع ابن خلدون در خصوص مغرب اسلامی و شمال آفریقا همچنان ابن اثیر می‌باشد.

اگر چه ابن خلدون از کتاب ابن اثیر بهره فراوان برد، اما این بدان معنا نیست که وی بدون تحقیق و بدون چون و چرا مطالب *الکامل* را نقل کرده است، بلکه در مواردی نقادانه در برابر او موضع‌گیری می‌نماید و بر او خرده می‌گیرد. این نحوه برخورد حاکی از دقت و علاقه ابن خلدون به تحقیق و بررسی است. در همین راستا ابن خلدون متذکر این نکته می‌شود که به دلیل اهمیتش نقل می‌گردد. او درباره استیلای ختاییان بر ترکستان و بلاد ماوراءالنهر و انقراض دولت خانیه می‌نویسد: «ابن اثیر این خبر را بس آشفته آورده است. زیرا اخبار این دولت، یعنی دولت خانیه در کتاب او روشن و واضح نیست. از خدا می‌خواهیم که عمر مرا دراز کند تا در این باب به تحقیق پردازم شاید به چیزی دست یابم که در آن گمان صحت توان برد. آنگاه بار دیگر به تلخیص آن پردازم. در اینجا نتوانستم با رعایت ترتیب حق مطلب را ادا کنم، زیرا ابن اثیر مطلب را به طور واضح نقل نکرده است. در هر حال حاصل آنچه از یکی از طرق نقل ابن اثیر به دست می‌آید این است که...»^۱ بیان ابن خلدون واضح، و بی‌نیاز از توضیح است، اما ذکر دو نکته ضروری می‌نماید: نخست؛ علاقه ابن خلدون به تحقیق، ولو تکمیلی، تا حدی که بسان آرزویی تجلی می‌کند. دوم؛ نشان‌دهنده اهمیت مطالب ابن اثیر است که حتی تلاش فراوان و تحقیق ابن خلدون، که بسان آرزویی بود، نتوانست چیزی بر آن افزایش دهد و این هم اهمیت کار ابن اثیر را می‌رساند و هم اعتماد ابن خلدون را به آن نشان می‌دهد.

مورد دیگر داوری نقادانه ابن خلدون درباره منابع مورد استفاده از جمله *الکامل* است. همان‌گونه که آمد ابن خلدون در صدد بود تا حتی‌المقدور با رجوع به منابع دیگر، از اتکاء بیشتر بر *الکامل* بکاهد و نوشته خود را تحقیقی نماید. در مواردی این جستجو نه تنها از اتکایش بر ابن اثیر نکاست بلکه در مقایسه با آثار مشابه، وابستگی بیشتری به آن یافت. یکی از این منابع *وقیات/الاعیان* ابن خلکان است. ابن خلدون در مورد تصرف قلعه شیزر دو روایت مختلف از ابن خلکان و ابن اثیر را می‌آورد. او می‌نویسد: «میان آنچه ابن خلکان آورده، و آنچه ابن اثیر آورده است پنجاه سال فاصله است، قول ابن اثیر درست‌تر است، زیرا

۱. همان، ص ۵۶۸.

فرنگیان در اوایل سال پانصد چیزی از شام را تصرف نکردند»^۱ گذشته از منحصر بفرد بودن *الکامل*، مراجعه مکرر ابن خلدون به آن، دقت و درستی مطالب آن را نسبت به سایر منابع می‌رساند.

ابن خلدون در مواردی در ارزیابی‌ها و تحلیل‌ها تحت تأثیر بینش و دیدگاه ابن‌اثیر قرار گرفته است. از جمله ابن‌اثیر درباره جنگ جمل تأکید می‌کند که: «من در تاریخ جنگ جمل جز روایت ابوجعفر طبری روایت دیگری را نقل نکرده‌ام زیرا او موثق و معتمد بوده. مورخین دیگر روایات پر از حشو و زائد کرده و هر یک به میل خود تصرفاتی نموده‌اند»^۲. ابن خلدون نیز در شرح جنگ جمل تقریباً همین عبارت را می‌آورد و می‌نویسد: «این بود واقعه جمل، آن سان که ما از کتاب ابوجعفر طبری خلاصه کردیم. از این رو بر کتاب طبری اعتماد کردیم که از یک سو نگرایی‌هایی که در کتاب ابن قتیبه و مورخین دیگر هست به دور می‌باشد»^۳. هسته اصلی هر دو اظهار نظر شباهت تامی به هم دارند جز این‌که ابن‌اثیر از مورخانی که دخل و تصرف و یا روایات مملو از حشو و زوائد دارند مصداقی به دست نمی‌دهد، در حالی‌که ابن خلدون به عنوان نمونه از ابن قتیبه یاد کرده است. این پرسش به وجود می‌آید که ابن قتیبه در کدام اثرش درباره جنگ جمل دچار یک سونگری شده است که ابن خلدون محض نمونه متذکر آن شده است. از ابن قتیبه یک کتاب تاریخی *المعارف بجای مانده* است که بس مختصر است و درباره‌ی جنگ جمل مطلب خاصی ندارد که یک سونگری خوانده شود. بی‌شک مراد ابن خلدون در این میان کتاب *الامامه و السیاسة* منسوب به ابن قتیبه می‌باشد که درباره جنگ جمل طول و تفصیلی دارد. هرچند انتساب کتاب *الامامه و السیاسة* مورد مناقشه جدی است اما ظاهراً ابن خلدون این اثر را از ابن قتیبه تصور کرده است.

ب - مقدمه ابن خلدون و ابن‌اثیر

با توجه به مطالب مذکور، بدون تردید ابن خلدون از آگاه‌ترین مورخان به تاریخ *الکامل* و محتوای آن است. این کتاب از مهم‌ترین منابع تاریخ *العبر* و در مواردی تنها مرجع آن بود و تاریخ *العبر* بدان مدیون است. ابن خلدون بر اساس مواردی که اشاره رفت، از ارزش و

۱. همان، ج ۴، ص ۳۷۶.

۲. *الکامل*، ج ۴، ص ۱۷.

۳. *العبر*، ج ۲، ص ۶۱۱.

اهمیت فراوان ابن اثیر و تأثیر آن در کتابش واقف است. او به ابن اثیر اعتماد فراوان دارد، و در داوری مقایسه‌گونه با سایرین به اهمیت و برتری آن اعتراف می‌کند. در این نکته تردیدی نیست که ابن خلدون از بینش‌ها، نگرش‌ها و تحلیل‌های ابن اثیر آگاهی و اطلاع کافی داشته است. پرسش مهم و با اهمیت در ادامه بحث این است که چرا ابن خلدون در دیباچه کتاب مقدمه و حتی در سراسر آن در حین یاد از مورخان بزرگ ابن اثیر را از قلم انداخته و هیچ از وی یاد نکرده،^۱ در حالی که ابن اثیر بزرگ‌ترین سهام‌دار تاریخ العبر است. ابن خلدون در تاریخ العبر بی‌محبا و حتی با نوعی افراط، نوشته ابن اثیر را تلخیص و رونویسی نمود، چرا در کتاب مقدمه در یاد از مورخان بزرگ از او یادی ننمود. این سکوت سنگین و بی‌توجهی ابن خلدون در حق صاحب الکامل در مقدمه ناشی از چیست؟ و چرا ابن اثیر بزرگ‌ترین غایب مقدمه است؟ آیا واقعاً وی، شایستگی آن را نداشت تا در مقدمه نیز یادی از وی بشود؟!

شاید تصور شود که چون مطالب مقدمه حاوی تفکر و تحلیل تاریخی و ماهیتش متفاوت از تاریخ الکامل است، از این روی در منظومه مباحث کتاب مقدمه نمی‌گنجد. اگر این‌گونه باشد، باید از دیگران نیز صرف‌نظر می‌شد، چرا که آن چنان تفاوت ماهوی میان ابن اثیر با ابن اسحاق، سیف بن عمر، طبری، مسعودی و... نیست، در حالی که ابن خلدون در کتاب مقدمه این دسته را در زمره مورخان بزرگ اسلام نام برده است.^۲ این برداشت و تصور نمی‌تواند توجیه غیبت ابن اثیر در مقدمه باشد و هم نمی‌تواند تصادفی باشد، بلکه عامدانه و ناشی از پیشگامی ابن اثیر در مواردی است که ابن خلدون در مقدمه به آن پرداخته است. ابن خلدون همان‌گونه که بیشتر ذکر شد، آشنایی تمام و کمالی با تاریخ الکامل داشته و لذا در همان راستا از بینش و نگرش نقد‌گونه و تحلیلی وی نیز آگاه بوده، ولی ترجیح داده تا در کتاب مقدمه برخلاف تاریخ العبر، به طرح نام ابن اثیر و بینش‌های نقدگونه تاریخی وی نپردازد. بعبارت دیگر سرّ و راز غیبت ابن اثیر در مقدمه به آن باز می‌گردد که پاره‌ای از اندیشه‌های ابن خلدون، در نقد و رد مطالب مورخان پیشین با الگوپذیری شدید از ابن اثیر حاصل آمده است. در واقع ابن اثیر پیشگام نقد تاریخی ابن خلدون بود و رمز و راز آن که ابن خلدون در مقدمه هیچ از وی یاد نمی‌کند، در این نکته

۱. مقدمه، ج ۱، ص ۷، ۳.

۲. همان، ص ۷، ۳.

نهفته است. حال با این حساب علت کم لطفی و بی توجهی ابن خلدون در مقدمه در حق صاحب *الکامل* روشن می‌گردد.

۱- از جمله مواردی که ابن خلدون بر مورخان پیشین چون ابن اسحاق، طبری و مسعودی ایراد گرفت، همان موضوع استیلای تباعه بر شرق و غرب عالم بود.^۱ ابن خلدون می‌نویسد: «دیگر اخبار سست و بی‌اساس که همه مورخان درباره سرگذشت تباعه، پادشاهان یمن و جزیره العرب روایت کرده‌اند و...» او سپس به طور مشروح به رد این خبر می‌پردازد و تقریباً مواردی را که بر می‌شمارد همان مطالب ابن اثیر است،^۲ که قبل از وی با دلایل محکم آن رخداد ادعایی را نقد و رد کرد و دلایل ابن خلدون نیز تقریباً همان دلایل ابن اثیر در *الکامل* است.

ابن اثیر می‌نویسد که طبری و سایر مورخان که مدعی‌اند تبع پادشاه یمن، پسرانش حسان و شمر را به چین و سمرقند و برادرزاده‌اش را به روم شرقی و رم فرستاد و آنجا را محاصره و تصرف کردند و از قول طبری می‌نویسد: «پس از قباد (شاه ساسانی) قوم حمیر، به پادشاهی ایران رسیدند».^۳ ابن اثیر ضمن نقل این روایت به نقد و رد آن پرداخت و به دلایل متعددی که در ذیل به آن اشاره می‌شود، آن را مردود دانست.^۴

ابن اثیر نخست دلیل تاریخی مطرح کرد که پس از قباد پسرش خسرو انوشیروان جانشین او شد و ذکری از قوم حمیر نشده است. دومین استدلال با استناد به اوضاع جغرافیایی، اجتماعی و اقتصادی یمن مطرح نمود و نوشت: «مگر جمعیت یمن چقدر می‌باشد؟ که عده‌ای از آنها در محل برای پاسداری شهرها بماند و سایرین راهی سرزمین‌های پهناور و پرجمعیتی چون چین، ایران و روم شوند».^۵ سومین دلیل در رد آن، با این مقایسه تاریخی انجام گرفت که «مسلمانان با وجود کثرت جمعیت و بسیاری پهناوری کشورهای خود که یمن کمترین قسمت آن بود، موفق به تسخیر قسطنطنیه و پیرامون آن نشدند. پس چگونه

۱. طبری، (۱۳۶۷)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: اساطیر؛ همان، ج ۲، ص ۶۴۳ به بعد؛ مسعودی، (۱۳۷۵)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۴۷۲.

۲. مقدمه، ج ۱، ص ۲۱، ۱۸.

۳. *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۶۴۳ به بعد؛ *الکامل*، ج ۵، ص ۲۱، ۱۷.

۴. همانجا.

۵. همان.

شاهان یمن توانستند این فتوحات را انجام دهند»^۱. بدون تردید ابن خلدون این نقد ابن اثیر را دیده و از آن تأثیر و الگو پذیرفته، اما زیرکانه بدون یاد از ابن اثیر و با تسری دادن این نمونه به موارد مشابه به همان شیوه و سبک استدلالی ابن اثیر اغلاط بیشتری از مورخان را نشان داد و یکی از این موارد مهم همان قضایای تباعه و فتوحات آنها است.^۲ ابن اثیر در اثرش نقدهایی این چنین دارد که با توجه به موارد فوق برای ابن خلدون الگویی تعلیمی محسوب می‌شود.

۲- ابن اثیر در یکی دیگر از نقدهایش به ظرفیت و استعداد جغرافیایی و اقتصادی مناطق، استناد می‌جوید و برای ارزیابی و نقد پاره‌ای روایات یکی از ملاک‌های او همان استعداد اجتماعی و اقتصادی است. او هوشیارانه بر نقش عوامل جغرافیایی و به تبع آن عامل «جمعیت» در تحولات تاریخی تأکید می‌کند. وی با همین شیوه استدلال، نظر عماد کاتب مؤلف البرق الشامی را در مورد شمار سپاهیان بیست هزار نفری سیف‌الدین زنگی در مقابل صلاح‌الدین نقد و رد کرد؛ ابن اثیر ضمن بیان علت اغراق‌گویی عماد کاتب آن را بخاطر بزرگ جلوه دادن کار سرورش یعنی صلاح‌الدین می‌داند. ابن اثیر در ادامه به نحو جالبی می‌نویسد: «ای کاش می‌دانستم که موصل و توابعش تا فرات روی هم چقدر عرض و طول دارد که در آن بیست هزار سوار باشد»^۳.

همچنین نقد و رد ابن اثیر از افسانه اغراق‌آمیز اطرافیان ملکه سبا خود یکی دیگر از نقدهای جالب اوست. ابن اثیر در این موضع همین نقد را با استناد به آمار و ارقام، مجدد مورد تأکید قرار می‌دهد. از جمله عظمت پادشاهی بلقیس، دامنه فرمانروایی و بسیاری لشکریان او را با طعنه و کنایه رد می‌نماید. او ضمن اشاره به این‌که گفته‌اند که در تحت امر بلقیس ۴۰۰ پادشاه حضور داشتند که هر کدام از آنها صاحب چهار هزار مرد جنگی بودند و همچنین بلقیس دارای ۳۰۰ وزیر و ۱۲ سپهسالار بود که هر کدام ۱۲ هزار نفر زیر فرمان داشتند. در ادامه با همان لحن نقدگونه خود در این‌گونه موارد می‌گوید که گروهی دیگر در این باره مبالغه کرده‌اند که نشانه بی‌خردی و نادانی ایشان است، و در رد این همه ادعا می‌نویسد: «دروغی بدین بزرگی، یک ساعت به فکر نیفتاد که درست حساب کنند تا اندازه نادانی خویش را دریابند. اگر او از عدد و رقم سررشته‌ای داشت بی‌گمان از چنین سخن

۱. همان، ج ۵، ص ۲۵، ۲۲.

۲. مقدمه، ج ۱، ص ۲۳، ۲۱.

۳. الکامل، ج ۲۲، ص ۱۲۸، ۱۲۵.

ناروایی خودداری می‌کرد. زیرا همه مردم روی زمین از زن، مرد، پیر، جوان و بچه تعدادشان به آن اندازه نیست و چگونه ممکن است این همه مردمان بیست پنج ساله باشند، در این صورت ای کاش می‌دانستم کسانی که از بیست و شش سال بیشتر و کمتر داشتند بجای سربازی و کشاورزی کار گروهی و پیشه‌وری می‌کردند چقدر بودند زیرا همه مردم سپاهی نیستند... با این وصف باز یمن گنجایش آن همه سرباز را ندارد.^۱ این دقت در ارزیابی استعداد منطقه و اتکا به آمار و ارقام بی‌شک می‌توانست ذهن نقاد ابن‌خلدون را تحت تاثیر قرار دهد تا با استناد به چنین نقدهایی به نقد آمار و ارقام مطالب طبری و مسعودی بکشانند.

آیا امثال این نقدها نمی‌توانست الگویی برای رد تعداد سپاهیان بنی‌اسرائیل در صحرای سینا باشد که از جمله مواردی بود که ابن‌خلدون بر مسعودی ایراد گرفت.^۲ آیا همین موارد نمی‌توانست نطفه نخستین و اولین بارقه نقد تاریخی را در ذهن خلاق و ابتکاری ابن‌خلدون ایجاد نماید. با این وصف، ابن‌خلدون قطعاً از نقد و رد خبر افسانه‌ای استیلای تبابعه و مواردی مشابه توسط ابن‌اثیر آگاهی قطعی داشت، اما از پیشگامی او در این باره چیزی نگفت و با حذف کامل ابن‌اثیر در مقدمه به نوعی در حق او اجحاف ورزید، اما به ناچار در بخش تاریخ العبر از آن استفاده فراوان برد و باید تصریح کرد که صاحب مقدمه به‌رغم حجم بالای اخذ اقتباس‌های مکرر و الگوپذیری از ابن‌اثیر، حرمت فضل و اهمیت او را تا حد زیادی نادیده انگاشت. ابن‌خلدون در موارد دیگر بی‌توجهی‌هایی به ابن‌اثیر دارد. از جمله با وجود آن‌که تاریخ حمله مغول را از ابن‌اثیر و نسوی نقل می‌کند، به گونه‌ای تحسین‌برانگیز از نسوی و از اعتماد به کتابش سخن می‌گوید،^۳ اما به‌رغم نقل قول مکرر و متعدد از ابن‌اثیر به نحوی با بی‌تفاوتی خاصی از کنار او می‌گذرد.^۴ در حالی که نسوی خود به اهمیت و برتری الکامل اعتراف می‌کند و خود از آن بهره می‌برد.^۵

۱. الکامل، ج ۳، ص ۴۹، ۴۸.

۲. مقدمه، همان، ج ۱، ص ۱۴ به بعد.

۳. العبر، ج ۴، ص ۱۸۹.

۴. همان، ج ۳، ص ۷۴۷، ۷۲۴، ۵۶۴، ۴۴۶، ۲۷۲، ۱۵۸، ۱۴۴، ۹۹؛ همان، ج ۴، ص ۴۲۵، ۳۵۷، ۳۵۶، ۲۴۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۱۷، ۶۴.

۵. سیرت جلال‌الدین منکبرنی، ص ۳۴، ۳.

۳- یکی دیگر از مواردی که شاید تأثیرپذیری و یا حداقل مشابهت تفکر ابن خلدون را با ابن اثیر می‌رساند تأکید هر دو بر صحت اصالت نسب علوی فاطمیان مصر است. ابن اثیر ضمن نقل نظر مدعیان مخالف انتساب فاطمیان به علویان با تأکید خاصی می‌نویسد: «من از گروهی از اعیان و بزرگان علوی تحقیق کردم آنها در صحت نسب علویان (مصر) هیچ شک و ریب نداشتند».^۱ او در ادامه با اشاره به ادعای امیر عبدالعزیز؛ مولف تاریخ آفریقیه و مغرب می‌نویسد: «من مضمون و معنی گفته او را نقل می‌کنم با اینکه از بیان آنانی که در نسب آنها طعن کرده‌اند تبری می‌جویم»^۲ بدین‌سان ابن اثیر در جنجال صحت نسب علویان سلسله فاطمی مصر بر صحت نسب علوی آنها تأکید می‌ورزد و محضرنامه‌ای که در عصر خلافت قادر عباسی، در رد نسب آنها نوشته شده بود را تا حدی اجباری می‌داند. او اسامی افرادی مانند سیدمرتضی، برادرش سیدرضی، ابن بطاوی، ابن زرق، ابن اکفانی، ابن خرزلی، ابوالعباس ایبوردی، ابوحامد، کشفلی، قدوری، صمیری، نسوی، ابوجعفر نسفی و ابوعبدالله بن نعمان فقیه شیعه که نسب آنها را تکذیب کردند می‌آورد،^۳ همچنین بر نقش و تلاش قاضی ابوبکر باقلانی در این میان اشاره دارد.^۴ ابن خلدون نیز طرفدار همین نظر یعنی صحت نسب علوی فاطمیان مصر است. انکار آن را از سوی عباسیان، ناشی از تقرب جویی پیروان و اطرافیان بنی‌عباس به آنها نوشته است.^۵ او در بررسی این موضوع طبق معمول بدون اشاره به نوشته ابن اثیر می‌نویسد: «این امر بجایی کشید که قضات بغداد عدم انتساب آنها را بخاندان پیامبر تصدیق کردند و گروهی از مشاهیر روزگار مانند شریف رضی، برادرش مرتضی، ابن البطحاوی، و دانشمندانی چون ابوحامد اسفرائینی، قدوری، صمیری، ابن اکفانی، ایبوردی، ابوعبدالله ابن نعمان فقیه شیعی و دیگر معاریف امت در بغداد در روز معینی برای شهادت حاضر شدند و بدین امر گواهی دادند.»^۶ همچنین او بسان ابن اثیر بر نقش و تلاش قاضی ابوبکر باقلانی در این میان اشاره دارد.^۷ بدین‌سان بیشتر مطالب

۱. الکامل، ج ۱۳، ص ۸۹، ۸۸.

۲. همان، ص ۸۹.

۳. همان.

۴. همان، ج ۱۳، ص ۸۸، ۸۷.

۵. مقدمه، ج ۱، ص ۳۴۱، ۳۰۰، ۲۵۱، ۴۱، ۳۶.

۶. همان، ص ۴۰.

۷. همان، ص ۳۹.

ابن خلدون به نوعی بازگوکننده و تکرار نوشته ابن اثیر با همان اسامی و افراد تأثیرگذار در آن باره است. نتیجه این که با توجه به این شباهت مطالب و همچنین تأکیدی که ابن خلدون برسان این اثیر بر صحت نسب علوی آنها دارد، تا حدی گویای تأثیرپذیری از متن ابن اثیر و همچنین حداقل مشابهت تفکر این دو در این میان است، اما طبق معمول، ابن خلدون در مقدمه به رغم تکرار نوشته ابن اثیر هیچ یادی از او نمی‌نماید.

۴- ابن اثیر در ذیل حوادث سال ۴۴۲ق در بحثی تحت عنوان «دخول اعراب به افریقیه» از چگونگی و چرایی هجوم و یا مهاجرت قبایل به افریقیه با هدایت فاطمیان برای انتقام‌کشی از ابن بادیس یاد می‌کند.^۱ ابن اثیر ضمن بیان واقعه در چند موضع، مکرر از ویرانی‌ها و خرابی‌های ناشی از این حرکت با تأکیدی تمام یاد کرده است. او می‌نویسد: «اعراب در آنجا اقامت گزیدند و متوطن شدند و به تباهی در اطراف بلاد پرداختند.»^۲ او همچنین سایر اقدامات مخرب آنها را بر می‌شمارد و می‌نویسد: «اعراب زغبه شهر طرابلس را در سال ۴۴۶ق تصرف کردند و به پیروی از اعراب ریاح و اثیج و بنوعدی رو به افریقیه نهادند و راه را بر رهگذران بریدند و به تباهکاری در آن سرزمین تاختند.»^۳ او همچنین نوشته است: «(آنها) آبادیهای را بباد تاراج گرفتند. راهها را بر رهگذران بریدند و تباهی در مزارع نموده درختان بارور را قطع و شهرها را محاصره کردند و مردم دچار تنگی و بدی احوال شدند و مسافرت قطع شد و بلایی به افریقیه فرود آمده که چنان بلیه‌ای هرگز بر آن نازل نشده بود.»^۴ بدین ترتیب ابن اثیر مکرر با ترجیح بند خود و با تأکید خاصی نه تنها از این هجوم ویرانگر یاد می‌کند بلکه آن را بلایی بی‌نظیر در افریقیه می‌داند. ابن خلدون نیز از همین منظر از ویرانی و نابودی عمران و حضارت در افریقیه، در نتیجه‌ی این تهاجم هلالی یاد می‌کند،^۵ او در موضعی دیگر می‌نویسد: «آغاز قرن پنجم که قبایل بنی‌هلال و بنی‌سلیم سوی افریقیه و مغرب شتافتند و مدت سیصدسال در آن نواحی سکونت گزیدند و به زندگی خود ادامه دادند و سرتاسر آن کشور بیرونق و ویران شده است در صورتی که پیش

۱. الکامل، ج ۱۶، صص ۲۷۳، ۲۷۰.

۲. همان، ص ۲۷۱.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۷۳.

۵. مقدمه، ج ۲، ص ۷۳۲.

از مهاجرت آنان کلیه سرزمین‌های میان سودان و دریای روم آبادان بوده است.^۱ بدین‌سان در نهایت نگاه این دو درباره هجوم هلالی به شمال آفریقا از چنان شباهتی برخوردار است که بی‌گمان با توجه به پیشگامی ابن‌اثیر از یک سو و این‌که او برای ابن‌خلدون یک مرجع اصلی محسوب می‌شده است، تأثیرش را در این میان نباید نادیده انگاشت. هرچند باید خاطر نشان کرد که فراز بحث ابن‌خلدون در این باره به همان تقابل عمران بدوی و شهری باز می‌گردد که به زعم او خوی و عادت اعراب پس از غلبه جویی، همانا ویرانی و تخریب است.^۲ شایان ذکر است که تحقیقات جدید تا حدی نظرات این مورخان را تعدیل کرده،^۳ و ذکر آن در این جا با هدف نشان دادن دیدگاه‌های مشترک این دو مورخ صورت پذیرفته است.

۵- از موارد مهم در مشابهت فکری ابن‌خلدون با ابن‌اثیر در موضع‌گیری و پردازش آن دو از شخصیت محمد بن تومرت بنیان‌گذار حکومت موحدون است.

ابن‌اثیر در شرح نسبتاً مفصلی از شخصیت و رفتار و اقدامات ابن‌تومرت بر چند نکته تأکید می‌ورزد. نخست آن که او را از علویان بنی‌حسن^۴ می‌شمارد. دوم این‌که او را مردی فقیه، فاضل، عالم به شریعت اسلام، حافظ حدیث، آشنا به اصول دین و فقه، آگاه و متبحر در علوم عربی توصیف کرده است.^۵ سوم این‌که او را مردی پارسا و پرهیزکار شمرده است.^۶ چهارم دیگر او را اهل امر به معروف و نهی از منکر قلمداد کرده است، و موارد و مصداق‌هایی را در این میان گزارش کرده که چگونه در برابر کارهای نکوهیده و خلاف شرع می‌ایستاد و از حریم شریعت دفاع می‌کرد. در نهایت این‌که او اطاعت از حکومت‌هایی مانند مرابطون که به زعم او حدود شریعت را مرعی نمی‌داشتند، رد می‌کرد و معتقد به مبارزه با آنها بود.^۷ بدین‌سان ابن‌اثیر، تا حدی با تحسین از ابن‌تومرت یاد

۱. همان، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲. همان.

۳. پی.ام. هولت و دیگران، (۱۳۸۳)، تاریخ اسلام کمبریج، ج ۲، ترجمه تیمور قادری، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌المللی، ص ۱۱۱۲، ۱۱۱۱.

۴. الکامل، ج ۱۸، ص ۳۰۹.

۵. همان، ص ۳۱۰.

۶. همان.

۷. همان، ص ۳۱۷، ۳۱۵.

می‌نماید. ابن خلدون نیز در مقدمه با نگاهی که بی‌شبهت به دیدگاه‌های ابن‌اثیر نیست به دفاع از ابن‌تومرت پرداخته است. او در این میان ادعای جمعی از فقیهان مغرب که درباره ابن‌تومرت به طعن و عیب‌جویی پرداخته‌اند، رد می‌کند و آن را ناشی از حسادت آنها می‌داند.^۱ ابن خلدون نیز بر نسب علوی ابن‌تومرت تأکید می‌ورزد و ادعای دیگران را در رد آن نفی می‌کند.^۲ همچنین از مخالفت ابن‌تومرت با حکومت مرابطون و تقبیح رفتار آنها یاد می‌نماید و بر پارسایی، پرهیزکاری و شکیبایی او در برابر نامالایمات اصرار دارد و پرسش‌گرانه می‌نویسد: «بنابراین ای کاش می‌دانستم اگر این همه پرهیزکاری و پارسایی در راه خدا نبوده است چه قصدی از آن داشته است؟»^۳ بدین‌سان رؤس مطالبی که هر دو درباره ابن‌تومرت بیان داشته‌اند، به شکل بارزی به هم شباهت دارد. هر چند در این راستا باید با احتیاط از تأثیر ابن‌اثیر بر ابن خلدون یاد کرد اما بی‌گمان موضع‌گیری آن دو از چنان شباهتی برخوردار است که نمی‌توان آن را بکلی بی‌ارتباط با هم دانست و نادیده انگاشت.

۶- ابن‌اثیر مورخی واقع‌گرا است و اعتقادی به خرافات ندارد. از جمله‌ی این موارد اعتقاداتی مانند باور به «تأثیر کواکب و نجوم» در سرنوشت ابناء بشر و تعیین ساعت سعد و نحس بود. ابن‌اثیر این‌گونه باورها و اعتقادات را به شدت رد می‌کرد و حتی معتقدان چنین باورهایی را به سخره می‌گرفت. به‌عنوان نمونه روایت وی از قتل ابوطالب سمیرمی وزیر سلجوقی به دست باطنیان، وقتی در حمام منجمان طالع وی را گرفتند تا ساعت سعد و نحس خروج از بغداد و سفر به همدان را برای او تعیین نمایند. بدو گفتند که اکنون بسیار مناسب و چنانچه درنگ کند چنین طالع سعدی از دست خواهد رفت و حتی بر این اساس مانع از غذا خوردن او گشتند، اما سخن منجمان هیچ سودی در بر نداشت چون در همان ساعت وی به قتل رسید.^۴ او هم‌چنین در ذیل حوادث سال ۵۸۲ق که منجمین به همان واقعه مشهور قران نحسین و وزش طوفان‌های مهلک که پای انوری شاعر مشهور در میان بود می‌نویسد: «وقتی این سال فرا رسید پیشگویی ایشان (منجمین) درست در نیامد و هیچ بادی نوزید... بدین گونه خدا دروغ بودن سخنان منجمان را آشکار ساخت».^۵ ابن خلدون

۱. مقدمه، ج ۱، ص ۴۷.

۲. همان، ص ۴۸.

۳. همان، ص ۴۹.

۴. الکامل، ج ۱۹، ص ۲۷.

۵. همان، ج ۲۳، ص ۶۷.

نیز در بحث مفصلی درباره نجوم و ادعای تأثیر آن در احوال کائنات و عناصر، با دلایل متعددی آن را رد می‌کند و می‌گوید بطلان این صناعت از طریق شرع و سستی دلایل آن از راه عقل آشکار است. در ادامه خاطر نشان می‌کند این صناعت باید ممنوع و حرام کرد چرا که ناسودمند است.^۱

البته در این موضع صحبتی از تأثیرپذیری ابن خلدون از ابن اثیر در میان نیست و این نظر ابن خلدون را نباید به حساب ابن اثیر گذاشت و بحث ابن خلدون خود شاید از سنخ دیگری است، اما حداقل موضع‌گیری و مشابهت فکری این دو را در مسأله نجوم می‌رساند که هر دو به شدت آن را رد کرده و آن را ناسودمند می‌دانند. البته تأثیرپذیری‌ها و مشابهت فکری این دو بسیار بیشتر از این موارد می‌تواند باشد. حال با این وصف، این‌که ابن خلدون مورخان بزرگی چون ابن اسحاق، ابن کلبی، طبری، مسعودی و یا بکری را مورد توجه قرار می‌دهد و حتی مسعودی و بکری را الگوی خود می‌شمارد و از طرفی پاره‌ای از الگوهای انتقادی و منابع فکری او بدون ذکر نام ابن اثیر را از او وام می‌گیرد و سپس با همان سبک و سیاق، حملات انتقادی خود را متوجه دیگرانی چون ابن اسحاق، طبری و مسعودی می‌نماید، ناخودآگاه این نتیجه حاصل می‌شود که ابن اثیر حلقه مفقوده میان ابن خلدون با طبری و مسعودی است. علاوه بر این، باید به عامل روحی و روانی، که ناخودآگاه افراد را شیفته قداما می‌کند، توجه کرد. این‌که معمولاً پیشینیان پیش، ارزشمندتر و فاضل‌تر از ابن کلبی، ابن اسحاق، طبری و نهایتاً مسعودی سزاوارتر به تعریف و تمجید و یادکرد، هستند تا ابن اثیر (متوفای ۶۳۰ق) که در قیاس با آنها در دسته متأخرین جای می‌گیرد. در این دیدگاه هر چه قدیم‌تر بهتر و هر چه کهن‌تر ارزشمندتر.

۱. مقدمه، ج ۲، صص ۱۱۰۸، ۱۱۰۷.

نتیجه

ابن خلدون صاحب کتاب مقدمه و تاریخ العبر بسان همتایان خود به اخذ و اقتباس از متقدمان که یک اصل عام، کهن و باعث انتقال تجربه و دانش است پرداخته و یکی از کسانی که ابن خلدون از دو جهت به او وابستگی دارد، ابن اثیر است. او در تاریخ العبر از الکامل ابن اثیر بهره فراوان برده و حتی در موارد زیادی تنها منبع او به شمار می‌رفته است، اما او را در کتاب مقدمه به دست فراموشی سپرده است. البته این موضوع نمی‌تواند اتفاقی و سهوی باشد، بلکه امری عمدی و ناشی از آن بود که ابن اثیر پیش از او در مواردی به نقد و رد اخبار مورخان متقدم دست زد که ابن خلدون ضمن اخذ همان، آن را در حوزه وسیع‌تری بکار گرفت. زرنگی و هوشیاری ابن خلدون در همین بود که او این موارد را توسعه داد. بدین‌سان او با الگوپذیری از ابن اثیر به نقد طبری، مسعودی و دیگران پرداخت. بدین‌سان ابن اثیر حلقه مفقوده میان مورخان چون طبری، مسعودی و... با ابن خلدون است.

Archive of SID

فهرست منابع و مآخذ

- کتاب‌ها و مقالات:
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی، (۱۳۶۴)، *تاریخ الکامل (تایخ بزرگ ایران و اسلام)*، ترجمه عباس خلیل و ابوالقاسم حالت، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____، (۱۹۸۹)، *الکامل فی التاریخ*، حقیقه و ضبط اصوله علی الشیری، الطبعة الاول، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- ابن خلدون، عبدالرحمان، (۱۳۶۳)، *العبر و دیوان المبتدأ و الخبر، فی أيام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السطان الأكبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____، (۱۳۶۶)، *مقدمه*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن خلکان، شمس‌الدین، (۱۳۸۱)، *وفیات‌الاعیان (ترجمه فارسی، منظر الانسان)*، مترجم احمد بن محمد السنجرى تصحیح و تعلیق فاطمه مدرسى، ارومیه: دانشگاه ارومیه.
- ابن عبری، ابوالفرج اهرن، (۱۳۶۴)، *تاریخ مختصر الدؤل*، ترجمه احمد علی تاج‌پور و حشمت‌ا... ریاضی، تهران: اطلاعات.
- ابن عماد حنبلی، ابی فلاح، (بی‌تا)، *شذرات الذهب فی الاخبار من ذهب*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ابن ندیم، محمدابن اسحاق، (۱۳۵۰)، *الفهرست للندیم*، صحح رضا تجدد بن علی المازندرانی، طهران: المطبعة مروی.
- بارتولد، ولادیمیر، (۱۳۶۶)، *ترکستان‌نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگاه.
- بلک، آنتونی، (۱۳۸۶)، *تاریخ اندیشه سیاسی اسلام از عصر پیامبر تا امروز*، ترجمه محمدحسین وقار، تهران: اطلاعات.
- خواندمیر، همام‌الدین، (۱۳۶۴)، *حبیب‌السیر*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.
- ذهبی، ابوعبدالله، (۱۹۵۷)، *تذکره الحفاظ*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- رحیم‌لو، یوسف، (۱۳۸۳)، «ابن خلدون»، در: *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۳، زیر نظر سید کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز انتشارات دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- روزنتال، فرانتس، (۱۳۶۶)، *تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام*، ترجمه اسدالله آزاد، ج ۱ و ۲، مشهد: آستان قدس رضوی.
- سالاری شادی، علی و صفی‌الله صفایی، «تأثیر پذیری و نقد ابن خلدون از مسعودی»، فصلنامه علمی و پژوهشی تاریخ ایران، پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، ش ۳، (پیاپی ۶۱/۵)، ۱۳۸۹، صص ۷۳-۱۰۰.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۶۲)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- غفارزاده، علی، (۱۳۸۲)، «روش تاریخ‌نگاری طبری و ابن اثیر»، پژوهشنامه تاریخ انقلاب اسلامی، س ۴، ش ۹ و ۱۰، صص ۱۲۹-۱۱۳.
- کاهن، کلود، (۱۳۷۰)، *درآمدی بر تاریخ‌نگاری اسلام در قرون وسطی*، ترجمه اسدالله علوی، مشهد: آستان قدس رضوی.

۷۶ مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۱۱

- گیپ، هامیلتون، (۱۳۶۱)، «تطور تاریخ‌نگاری در اسلام»، در: مجموعه مقالات تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره، صص ۴۶-۹.
- لاگوست، ایو، (۱۳۵۴)، جهان‌بینی ابن‌خلدون، ترجمه مهدی مظفری، تهران: دانشگاه تهران.
- مسعودی، علی بن حسین، (۱۳۷۴)، مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مهدی، محسن، (۱۳۵۸)، فلسفه تاریخ ابن‌خلدون، ترجمه مجید مسعودی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ناصر طاهری، عبدالله، (۱۳۷۲)، «مقدمه‌ای بر تاریخ ابن‌اثیر»، آیین پژوهش، ش ۲۳، صص ۲-۶.
- نسوی، شهاب‌الدین محمد، (۱۳۶۵)، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- هولت، پی. ا. و دیگران، (۱۳۸۳)، تاریخ اسلام کمبریج، ج ۲، ترجمه تیمور قادری، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌المللی.

Archive of SID